

# دیوانیه

لفظیست، مرکب از دو کلمه دیوو « پس آوند » تشبیه

دیو، نام انسان وحشی و دور از تمدنست که از وی اعمال عجیب و غریب و غیر عادی سر میزنند، و کلمه متصل بآن علامت تشبیه است، همانطور که در امثال کلمات مستانه و رندانه، موجود، و مفهوم همین معنیست، و بهمین جهت است که استعمال این مجموعه با سایر ادات و علامات شباهت از قبیل « وار » و غیره ( اساسا ) صحیح نیست، مگر اینکه این کلمه را از معنی اصلی « منسلخ » کنیم، و آنرا حقیقتی نسانوی فرض نمائیم، تا بتوانیم مثلا « دیوانه وار » را تلفظ کنیم، باین ادعا که منظور ما از این لفظ، کسی بوده که مانند دیوانه ( که خود موجودی مشخص و ممتاز است ) حرکاتی غیر عادی میکند، والا دیوانه خود معنای دیو مانند میدهد.

بنابر آنچه گفتیم، موقعی کسی را باین نام میشناسیم که بیبینیم مثل دیو کارهایی میکند که نظم و ترتیب ندارند، امورش مغشوش و بیرویه و افعالش مشوش و مضطرب است، بآب و خاک خود دل بستگی ندارد، در اندیشه کار کسی نیست و از کسی پروا ندارد اگر او را چپاول کنند، چلو گیری نمیتواند، چه بسا پول خود را مشت مشت دور میریزد و باکی ندارد.

پس هر کس را که شرفیقا، ابوالانوار صادق باشد و صفات موجود کذایی در وی مشاهده گردد، میتوانیم بواژه فوق الذکر موسومش سازیم.

باری بهرجهت، در این دنیا مردم بطواری پیدا میشوند که خود را اعقل عقلا میدانند لیکن در حقیقت دیوانه ای بیش نیستند ( از قضا تمام ساکنین تیمارستانها همین عقیده را در باره خویش دارند ) .

حالا از شما میپرسم، قومیکه اموردنیویشان تنظیمی ندارد و هرچه پیش آید خوش آمد میگویند، خوشحالی و بدحالیشان ملاکی ندارد و عمری هر طور باشد بسر میآورند و مردمی الکی خوشند و بفکر یکدیگر نیستند و گرهی از کار یکدیگر نمیگشایند و بمخلوق خدا کومکی نمیکنند و بخود نیز رحم نمینمایند و سموم را بیهانه « لذت » تناول میکنند و در صدد جلب نفع و دفع ضرر نیستند، منهیات و محرمات را علنا و جهرا مرتکب میشوند و از عقوبت الهی باکی ندارند، عالم را آب

ببرد آنرا خواب برده، جهانی «کن فیکون» شود، بکثافتکاری و هرزگی  
خود مشغولند عاقلند یا دیوانه؟

شما بکسانیکه خود را بسرخی و سفیدی طبیعت سرگرم ساخته مثل کودکان  
ذوق و سرمستی میکنند و از فردای خود غافلند و لذت آنی را که لحظه‌ای بعد فراموش  
میشود و خوشی موقت و سعادت محدود و ناقص را فوزی عظیم می‌شمارند عاقل می‌گوئید؟  
اشخاصی را که کرد اعمالی می‌کردند که عقل بر آنها می‌خندد، کردارشان  
مضحک و مسخره‌ای بیش نیست دیوانه نمیدانید؟

راستی باید ساکنین دارالمجانین را دیوانه دانست؟ یا آن دسته‌ایکه در  
تیمارستانی نامحدود بسر می‌برند و با علم باینکه این جهان مثل اتوبوسهای شهری مسکن موقت  
است، برای سکناي خود کاخهای رفیعه می‌سازند و این را مایه دلخوشی خود میدانند؟  
واندگر بخت همچنان هوسی وین عسارت بسر نبرده کسی

موجوداتی که با مقایسه اقران و اشیاء میدانند که شصت و هفتاد سال بیش در  
این دنیا نیستند ( حکم الامثال فی مایجوز و فیما لایجوز واحد ) و بعد چنان خواهند  
رفت که گویی سنگی بدریا افتاده و طوری فراموش خواهند شد که انگار چنین  
اشخاصی بعالم هستی با نگذاشته‌اند ( همین عالم هستی که میلیاردها نفر قبل از  
ایشان در آغوش قدم گذاشته و میلیونها نفر بعد از آنان وارد آن خواهند شد ) با  
اینحال طوری اسیر غفلتند که مثل سکانیکه روی لاشه مرداری افتاده باشند و لقمه  
از هم بقاپند و دندانهای خود را بهم نشان دهند و برای حمله دم بجنبانند و سینه  
سپر نمایند، محض از برای حطام دنیای و گهای کردن کلفت مینمایند و از شدت  
خشم دندان قروچه میکنند و بهم چشم غره می‌روند و برای یکدیگر شاخ و شانه  
میکشند، چگونه میتوانند عاقل محسوب شوند اگر در دنیا ت و زگی

اینان اگر عاقل بودند، زبان وحی « افلا تعقلون » بآنان خطاب نمیکرد.  
آنانکه مثل گاوان و خزان که چراگاههای آلوده میکنند و برای علوفه هم‌دیگر  
را گاز میگیرند و بهم جفتک میپرانند بخاطر هیچ؛ بهم میپزند و خون یکدیگر  
را میریزند چگونه میتوانند عاقل باشند؟

اینها را که برش مردم، صفات مشترکی است که بین متصفین مذکور و دیوانگان  
موجود است، اینها اوصاف مختلفه و مشخصه « مجانین » است و بین موجودات یاد  
شده با دیوانگان در این صفات بقول علما « عموم و خصوص مطلق است » .

ای کسانیکه فقط بخاطر مادیات، شب و روز زحمت میکشید و حتی يك لحظه  
هم نمیخواهید بخاطر خدا قدمی برای رفاه خلق خدا بردارید و خود را عاقل هم میدانید  
آگاه باشید کسی که دو دستی بدنیا بچسبید، عاقل نمیتواند باشد .

لاجرم مرد عاقل و کامل      ننه بر حیات دنیا دل

ببینید، یکی از عقول کامله چطور دینار اطلاق باین داده و آنرا باستخوان  
خوکی که بیه مصرف مانده باشد تشبیه کرده و از آن تبری نموده است، اگر ادعای  
عقل دارید باید از راهی بروید که عقلا رفته اند.

این جهان را نزد مردان نیست بکجا اعتباری عاقل آن باشد که از حرص و طمع گیرد کناری  
همه دیوانگان بدانند؛ که بیرون از تیمارستانها هم دماغهای زیادی دارند،  
همانها که آنقدر برای خود گرفتاری درست کرده اند که به نجاست خویش آلوده اند  
و فرصت تطهیر ندارند، آنها که بین حلال و حرام فرقی قائل نیستند و مال ملت  
و ملک شخصی برایشان توفیری ندارد، مگر دیوانه کارش غیر از اینست؟  
آنان که خود را مکلف و مقید به هیچ چیزی نمیدانند عملاً اقرار بجنون میکنند، زیرا  
از دیوانه تکلیف رفع شده و از اینها هم ...!

ای عقلای عالم، بدانید، جماعتی که بهترین نسخه را از بهترین طبیب در  
دست دارند و باز از درد مینالند، اشخاصیکه نسخه را پیچیده اند اما شعور اینرا  
ندارند که «ممزج» را بجوشانند و بسرکشند لا جرم کوفت کاری بجانشان ریشه  
دوانیده است و خوره جسمشانرا میکاهد، و آنها که در چاهی غلطیده اند که جانوران  
خونخوار در ته آنست و چون در بین راه بایشان بجائی مختصر گیری کرده غافل وار  
در صدد استفاده از عسلی هستند که زنبوران در حفره ای نهاده اند، از شما نیستند  
همه مخلوق عالم بدانند که اکنون در بین ما جانورانی پیدا میشوند که بیپناه اینک  
مدرک معقولانند، خود را اشرف مخلوقات میدانند اما اگر از ترس ضابطین که در  
حکم دیوانه بانند نباشد، چنان مردم آزاری میکنند و چنان دیوانه بازی در می آورند  
که دیوانه های اسمی صدیک آنها را نمیتوانند انجام دهند.

الظلم من شیم النفوس فان علوم انسانی و مطالعات اجتماعی فلعلة لا نظلم

بدبختانه ما در اجتماعی زندگی میکنیم که اکثر اجنون ارنی دارند، سابقه تاریخی  
نشان داده که هر وقت تیمارستان مارا عقلانی از قبیل کوروش و داربوش و میجریان قوانین  
آسمانی اداره میکردند و ما را تحت سر پرستی خویش قرار میدادند، میتوانستیم  
بآسودگی زندگی کنیم و هر وقت سایه زنجیربان از سرمادور میشد حال ما زار میگرددید.  
بین ما دیوانگانی زنجیری پیدا شده اند که هر وقت زنجیر را شل دیدند  
چنان عربده ها کشیدند و چموش بازی در آوردند که خلق عالمی را رسوا کردند.  
اگر مشروطیت یعنی آزادی بما دادند، فضاحت را بحدی رسانیدند که پیشوا  
بدار زدند و پیشرو محبوس نمودند.

باد سوم شهریور وزید و در تیمارستان را اندکی باز کرد چه هرج و  
مرجی که تولید نکردند و چه جفتیک پرانیها که نمودند، دیوانه بازبها در آوردند و  
رسوائیها بیار آوردند چنانکه دنیا در نظاره اش انگشت بحیرت گزیده است.

وقتیکه بچشم عقل مینگریم، بدبختانه دیوانه‌ها اکثریت معنایی را در همه اجتماعات تشکیل داده و عده‌ای از اینها در عهد قدیمه زنجیر خورد را گسیخته تاخت و تازهای کرده‌اند؛ شما ای صاحبان قدرت، ای چنگیزها و تیمورها و اسکندرها و آتیلاها که بهر کجا رسیدید خراب کردید و بهر کس رسیدید کشتید، مردمان عاقلی نبودید، تاریخ بغلط شمارا مانند عقلا توصیف کرده است؛

ادله چون شما متکثر است و کوچکترینشان اینست که شما که کسی را آدم حساب نمی‌کردید، از طرفی تاپ و توپ و عرو تیز شما دل‌ها را می‌لرزانید و از طرفی دیگر همینکه خلوت می‌کردید نزد کنیزی چنان ناتوانی و بی‌تابی مینمودید که از وی تملق میگفتید و نزد او خود را می‌جنبانیدید. آنهمه اظهار قدرت کجا و اینهمه ابراز عجز و زبونگی کجا؟! مگر دیوانه غیر از این است که اعمالش متخالف بوده و موازنه نداشته باشد؟ این دیوانگانرا نگر، که میخواستند جهانی را اداره کنند و از اینها دیوانه تر فرعونها بودند، که با دست خالی میخواستند بر مخلوق خدائی نمایند

چقدر احمق بودند آنانکه بدنبال ایشان افتاده بودند و سخنا نشانرا باور میکردند؛ معروف است که وقتی کسی طوری بدست گرفت و به بیابانی رفت تا از زمین خشک ماهی بگیرد کسی دیگر زنبیلی برداشت و دنبالش افتاد، از عاقلی پرسیدند که کدام يك از این دو دیوانه ترند؟ گفت آنکه بدنبال اولی افتاده، زیرا آنشخص برای خود حماقتی کرده بود، دومی چرا باید اینقدر بیعقل باشد که نفهمد در زمین خشک نمیتوان ماهی شکار نمود!

مساله اینجاست: اگر ادعای عقل داشته باشیم (چون هتل چراغ هدایت است) باید باسانی راه راست را پیدا کنیم و نباید از صراط مستقیم منحرف گردیم. و نیز نباید در بازار زندگی از شیاطین اجتماع فریب خوریم.

اگر داعیه عقل داشته باشیم، دیگر نباید بطمع دانه طوری در دام افتیم که بال و پر ما بشکند - بدام ودانه نگیرند مرغ دانا را. آنکس که تحت تکفل دیگران باید بماند تا بتواند زندگی بسربرد و روی دوی خود بایستد دارای رشد عقلانی نیست.

و دیگر اینکه مردمیکه فساد سرا پای آنانرا فرا گرفته دیگر شرط عقل نیست که دم از اصلاحات زنند.

و اذا جریت المستجیل کانما تبنی الرجاء علی سفیر همار

بحمدالله در کشور عقلا زندگی میکنیم ولی نمیدانم چرا بر سر گنج نشسته ایم اما از فشار بی بولی و گرسنگی و غم و غصه و بیچارگی رنگمان پریده و حالمان سر جایش نیست، مثنی مریض و مفلوک و پابرهنه و لختی بیای هم ریخته و بجان هم افتاده ایم و خداها را سرگردان کرده است

معلوم نیست چرا ما مردم نفرین شده گرفتار هر دولتی میشویم، همانیم که بودیم اگر صد سال بر کشکی زنی «چوغ» همان دوغ است همان دوغ است همان دوغ!!  
ظاهرا در عقل ما تردیدی نیست اما نمیدانم چرا هر سفیدی میفهمد که وقتی دخل ندارد یا درآمدش کم شده، جلوی خرج بیهوده رامیگیرد، بلکه بسدجوی قناعت میکند ولی ما هر چه بی پول تر شویم خراج تر میشویم، لابد فلسفه ما اینست که :  
در عین تنگدستی در عیش و کوش و مستی کاین کیمیای هستی قارون کند کدارا

با اینکه کوس افلاس ما بر سر بازارهای دنیا زده شده، روز بروز پست های مدیر کلی و حقوقهای گزاف و ماشینهای آخرین سیستم دولتی زیادتر میشود چرا اموال و موارث ما در دست دیگرانست مثلا کتب نفیس و منحصر بفرد ما در موزه های خارجی است و پرچم ما در قطعاتی از سرزمین آبا و اجدادی نباید باهتزاز درآید؟ در صورتیکه دیوانه ها محجور از تصرف اموالند نه عقلا دیوانه های عالم بدانند که در کشور عقلا هیئات حا که هزار گونه امتیاز برای مرکز نشینان قائل میگرددند و عملا مردم را باقامت در مرکز تشویق میکنند و آنگاه بخيال خود تجاها عارف مینمایند و خود را بکوچه علی چپ میزنند، در دفتر معاون پارلمانی وزیر کشور کمیونی بقصد جلو گیری از مهاجرت سکنه شهرستانها و علل مهاجرت آنان تشکیل میدهند و تازه میخواهند آنرا بررسی کنند در حالیکه فقط مادر خواجه حافظ است که این عمل را عقلائی میدانند !!

عقلای جهان آگاه باشند که سازمان برنامه سه میلیارد تومان درآمد نفت را در طول سه سال تحویل گرفته و در راه مطالعه متخصصین و کارشناسان خارجی !! و اندازه گیری عمق دریاها و حقوق ماشین نویسا و مطالعات سمعی و بصری نور چشمیها در خارجه و از این قبیل امور نغله کرده است بدانند که جان مولم ۲۰ میلیون تومان برای ساختن ۲۰ کیلو متر جاده اسفالتی از ما کلاهبرداری کرده و خدمت ما را بجای کستی فریبده شده .

عالمیان مطلع باشند که با وجود نص صریح ولا تتخذوا الیهود والنصارى اولیاء مثل مستان طافح تلوتلو خوران برایت و چپ متما یلیم .

دیوانه ها اطلاع داشته باشند که وزیر دارائی و دادگستری روز اول برج حقوق خود را وصول میکنند و قاضی بندر پهلوی بعد از یک هفته و ده روز و گاهی یکماه و بیشتر آری عاقلیم عاقل! چون کارهای اجتماعی ما ( مانند امور فردی ) بقدری

منظم است که کاخ نشینان هرگز خورا کشان از سینه کبک و ران بوقلمونست و خاک نشینان بلوچستان ( بنقل یکی از کارمندان سابق ثبت رشت که ببلوچستان منتقل شده و اخیرا چند روزی برشت آمده بود ) گوشت سوسمار و غلیواج (راسو) است اگر پیدا شود . مسافرینی که از آن حدود بشهر ما گاهگاهی میآیند چیزها میگویند که موبرتن آدمی سیخ میشود، میگویند قوت غالبشان آردهسته خرما و غلف صحرانست (اگر میسر گردد) والا هیچ حالاهى سخنگوی ژاندارمری در مصاحبه مطبوعاتی ساکنین آنجا ها را ملامت کند که چرا باقوای دولتی برای دستگیری دادشاه توحید مساعی نمیکنند .

دیوانگان جمع شوند و ما را تماشا کنند که وضع مالی و معاشی سکنه پایتخت ما بالایش با پائینش آنقدر متفاوتست که موجب تعجب عمیق سیاحان خارجی است بلکه آنها جزوه بیانات حاکمه و هزار فامیلند و اینها جزو رنجکشان ملت و ۱۰ میلیون فامیل! این وضع دیروز بوده و امروز هست و فردا خواهد بود نصیحت و حتی کلام خدا اثر ندارد «چه حاصل دارد» که گفتار شاعر شیرین سخن ایران را بخوانیم: ای که در نعمت و نازی بجهان غره مباش که محالست در این مرحله امکان خلود وی که در شدت فقری و پریشانی حال صبر کن کاین دوسه روزی بسر آید محدود دنیا آنقدر ندارد که بر او رشک برند ای برادر که نه محسود بماند نه محسود لابد خود را بسیار عاقل میدانیم که طبق قانونیکه نمایندگان ما! وضع کرده اند دولت را ملزم ساخته ایم که سالی صد نفر دانش آموز را مجاناً یعنی با پول ملت بخارج اعزام کند و بعدهای دیگر نیز من باب کومک ارز تحصیل بدهد و در نتیجه طلاوارز کشور در کشورهای بیگانه سر از پرشود ولی با نصف این پولها نخواهیم که در شهرستانها سالی يك یا دو دانشکده بسازیم تا از این پیش وضع اسف بار فارغ التحصیلان! متوسطه را که تو سری خورده از کنکورها برگشته اند و درخیا بانها پرسه میزنند و مثل گداها در کنار دیوارها ایستاده و رفت و آمد مردم را تماشا میکنند مشاهده نکنیم من میگویم اعمال ما معرفت سفاقت ماست:

از طرفی بودجه را از لحاظ درآمد چنان سنگین میکنیم که کمر ملت زیر بار آن خم شود و از طرفی دیگر مشت مشت پولها را بجهت موسسات پول آب کنی میریزیم تا برای ما شتر بسازند از نفت میگیریم، از کمرک میگیریم، از اینجا و آنجا میگیریم، باز در مقابل گشاد بازیها کسر بودجه داریم مگر مخارج سنگین برسئلی میگردد؟ مگر خرج مطالعه اجازه میدهد؟ این بخوبرها شیره جان ما را میمکند و بریش ما میخندند آنوقت مالخت و پتی بر گورستانی رقص سفیهانه میکنیم و ادعای بالابالا را داریم.

خدا از تقصیرات قوام السلطنه بگذرد که خواست بتقلید کشور روسیه برنامه چند ساله درست کند، این تخم مرغ لقی را بدهان عدهای استفاده جو شکست و خود مظلوم بردو دیگری زر، حالا این موسسه آفت جان ما شده و هرچه در این دریای بی ته میریزیم صدای هل من مزیدش بلندتر است.

مردان ما عاقلند که زن و دختر خود را از ترس اینکه دیگران نگویند که «امل» و فئاتیکند در مجالس بال و دانس بیغل این و آن میاندازند و از آنها پاکدامنی هم انتظار دارند! زنهای ما عاقلند که شنیده اند که یکی از موجبات زیبایی و جمال داشتن لب قرمز است و چون خود را از این صفت محروم می بینند ضمن نقاشی و رنگ روغن کاری چهره خود لب را قرمز میکنند که مردم بدانند این رنگ اصل ندارد و الا برنگ و نقش و خال و خط چه حاجت روی زیبا را - دیوانه منم که این سخنان را میگویم، دیوانه توئی که با بنحرفها گوش میدهی عاقل نما